

## در خویشتن نگرستن

شاید کمتر اندیشمندی، به راستی، بتواند در پیرامون بینش ایرانیان پژوهش کند. زیرا این مردم هیچگاه آزاد نبوده-اند که بتوانند آزادانه اندیشه-ی خود را بازگو کنند یا بنویسند. نشانه-هایی که از فرهنگ و تاریخی آنها برجای مانده-اند، بیشتر رویدادهایی هستند که آنها کمتر به نگرش و اندیشه-ی آنها پیوند دارند.

پژوهش در پیرامون بینش ایرانیان، از آن روی، بسیار دشوار است که بیشتر ایرانیان سخنی را که بر زبان می‌رانند از دل یا بهتر بگویم از اندیشه‌ی آنها بر نخاسته است. پس گفتاری که از اندیشه‌ی کسانی برنیامده باشد بینش آن کسان را نمایان نمی‌کند.

( باید اشاره کنم که خود من هم از همین مردم هستم و از ویژگی‌هایی، که در این نوشتار می‌شمارم، جدا نیستم )  
پژوهش در جهان‌بینی-ی هر مردمی، که راه شناسایی بنمایه-ی فرهنگی-ی آن مردم است، از نیازهای همگانی بشمار نمی‌رود. ولی این شناخت برای بررسی-ی روند جامعه و شناخت دورنمای سامان آن کشور بسیار ارزشمند است.  
نمونه: اگر سازمان‌های جهانی بخواهند، شمار، یا میزان درسد، مخالف‌ها یا دشمنان حکومت اسلامی ارزیابی کنند، هرگز نمی‌توانند پاسخ راست و درستی را به دست آورند. ( مخالف‌ها یا دشمنان حکومت اسلامی کسانی هستند که خود را آپوزیسیون نامیده-اند با وجود که آنها در درون حکومت جایی ندارند. یعنی آنها، در پندار برای خودشان، نقشی بافته-اند که با مفهوم این واژه "آپوزیسیون" برابر نیست )

تضادی که در اندیشه و کردار این مردم با گفتارشان وجود دارد نه تنها شناسایی آنها را برای سازمان‌های جهانی مشکل می‌کند بلکه پیدایش سازمانی را، که (به راستی) برای رسیدن به آزادی سامان داشته باشد، ناممکن می‌سازد. این تضاد را می‌تواند، حتا از نامی که این سازمان‌ها بر خود می‌گذارند، به روشنی دید " لیک کس را دید این تضادها دستور نیست". نامهایی مانند ( جمهوریخواهان دمکرات )، ( دمکراسی کارگری )، ( ملی مذهبی )، ( فداییان سوسیالیست )، ( مجاهدین خلق ) و البته بسیاری نامهای دیگر .

از آن روی این سازمانها نامهایی با پسوند یا پیشوند به خود می‌چسبانند که کاستی‌های سازمان‌های همسان خود را شناسایی کرده و خود را برتر و درست‌تر از دیگران می‌پندارند. (البته هر سازمان سیاسی-ی در ایران گمان می‌برد، شاید هم آزموده باشد، که نادرستی‌ها و کژروی‌های همه-ی سازمان‌های دیگر را شناسایی کرده است)

آرمان این سازمان‌ها بسیار زیبا و دوستداشتنی است. همه آرزوی رسیدن به آزادی، دادگری و دادگستری، آسایش اجتماعی، پیشرفت دانش و رسیدن به زندگی بدون رنج برای همگان است. ولی بیشترین آنها تنها شیفته-ی این زیبایی هستند و هیچگاه درون‌مایه و ساختار بخش‌های این آرمان را بررسی نکرده-اند. بدیهی است که راه رسیده به این آزادی هم تنها در پندار آنها نگاشته شده است.

با این که پیشروندگان این سازمان‌ها هیچگاه از این راه به آزادی نزدیک هم نشده-اند ولی پیروان این ایدئولوژی‌ها به درستی-ی این راه ایمان دارند نه این که آنها این راه را آزموده باشند. (ایمان به همان مفهوم است که کسی به کمک‌های چاه چمران اعتقاد دارد)

این سازمانها تنها دل‌باخته-ی آزادی-ی ویژه-ای هستند که، در آن آزادی، ایدئولوژی-ی آنها آزادانه گسترده شود. (از تضاد مفهوم آزادی با یک ایدئولوژی چشم می‌پوشیم). هموندان، یاران این سازمان‌ها، آزادی را در وصال معبود خود می‌پندارند ولی راه رسیدن به خانه-ی دلدار را از دیگران، که با آزادی هم‌آغوش شده-اند می‌پرسند. برخی از آنها هم می‌دانند که راه خانه-ی "آزادی" در هر جامعه-ای یکسان نیست. ولی از شوربختی، آنها شتاب زده هستند، در جویندگی هم ورزیدگی ندارند، البته آنها برآنند تا زمانی که خودشان زنده هستند به این آرزوی برسند. از این روی زمانی برای آزمون و بررسی کردن راه و آرمان خود ندارند.

البته این روشنفکران بسان پیروان مذهب‌ها نادان نیستند. این است بیشتر آزادیخواهانی، که سازمان یافته باشند، زمان به زمان از هم شکافته و شاخه شاخه می‌شوند. البته باید اشاره کنم که آزادیخواهان ایران ارزش‌های اجتماعی را تنها در پیوند با نام کسانی می‌شناسند. بهترین نمونه، کسانی هستند که به زندان رفته یا کشته شده باشند. این کسان برای مریدان برترین ویژگی‌ها را پیدا می‌کنند. این پیروان در پندارهای خود زیباترین ارزش‌های اجتماعی را بر پیکر قهرمانانی، که خود خلق کرده‌اند، می‌پوشانند.

در این سازمانها سخن از همپرسی، دیالوگ، نیست بلکه سخن از کسانی است که بسان بُت ستایش یا از کسانی که بسان دیو نفرین می‌شوند. ایدئولوژی آنها در پشت چند تا کتاب از پیش کسوت‌های خود بسته بندی شده است و نیاز به باز کردن و بررسی کردن آن بسته‌ها نیست.

ما آن چنان از یک کس سخن می‌گوییم، که گویی کلید همه‌ی دشواری‌های مردم ایران در فکر آن یک تن نهفته بوده است، که از ستیزجویی خودی‌ها و بیگانگی‌ها این پدیده‌ی نایاب از دست رفته است.

با این آشفتگی یا خود کم بینی، که در جهان بینی-ی بیشتر ایرانیان وجود دارد، روشن است که چرا نمی‌تواند از انبوه روشنفکران آزادیخواه، برای رسیدن به آرمانی دلخواه، یک سازمان استوار سامان یابد.

چرا به جای در هم آمیختن سازمانهای مخالف حکومت اسلامی آنها روز به روز پاره پاره تر و ریزتر می‌شوند؟ زیرا هر روشنفکر کاستی‌ها و نابسامانی‌های همه‌ی سازمانها را (البته کاستی‌های کسانی که با سازمان پیوند دارند) شناسایی می‌کند و خودش با چند کس دیگر سازمانی بدون آن کاستی‌ها بنیان می‌گذارد.

این که گاهی اتحادیه‌هایی از بخش‌های پاره پاره شده‌ی همان سازمان، پدیدار می‌شوند به مفهوم شناخت یا پیوند همبستگی-ی آنها نیست بلکه به مفهوم آتش بس در میان کسانی است که با آن سازمانها پیوند دارند.

(اتحاد جمهوریخواهان)، (اتحاد جمهوریخواهان دموکرات)، (اتحاد کمونیست‌ها)، (اتحاد سوسیالیست‌ها)، (اتحاد دموکرات‌های لائیک)، (اتحاد شاه پروران)، (اتحاد ملی مذهبی‌ها) و نام اتحادها دیگر آشکار کننده‌ی آن هستند که هنوز درون‌مایه‌ی این سازمان‌ها، حتا معنای این واژه‌ها، برای روشنفکران روشن نشده است. اگر نه برای نمونه می‌دانستند که جمهوری تنها در دموکراسی مفهومی دارد یا حکومتی کارگری است که دموکراسی نباشد، یا می‌دانستند که جهاد برای اسلام و در راه الله انجام می‌شود نه برای خلق، یا اگر ماتریالیستی، فکر کند، می‌داند که خود را فدا کردن، آن هم برای پنداری که ناشناخته است، نشان خردمندی نیست.

از این آشفتگی بازار می‌توان برداشت کرد که روشنفکران ایران هرگز به ژرفی در پیرامون آرمان خود نیندیشده‌اند و راه رسیدن به پندار خود را نمی‌شناسند. این کاستی از آن روست که در سرزمین‌های اسلامی زمینه‌ای، برای اندیشه، وجود ندارد که کسی بتواند اندیشه‌ی خود را پرورش بدهد. در اسلام اندیشه، و رای اوامر الله، کفر است پس مسلمان تا کافر نشود حتا نمی‌تواند اندیشیدن را بیاموزد.

این گفتار بر آن گمان نیست که در ایران اندیشمندی پیدایش نیافته است، درست بر خلاف این گمان است. اندیشمندان بسیاری در ایران وجود داشته و در همین زمان هم وجود دارند. ولی تا کنون اندیشه‌ی اندیشمندی، که بتواند در فرهنگ آلوده‌ی این مردم آمیخته شود و گسترش پیدا کند، از درون یک ایرانی تراوش نکرده است.

برای نمونه حافظ: او ژرف-اندیشی زیرک و تیزبین بوده است. ولی بیشتر، دوستداران سخن، در مورد شخص "حافظ" سخن رانده‌اند نه در پیرامون اندیشه‌ی او. آنها از نام حافظ، بدون برخورد به اندیشه‌ی او، بُت یا قهرمان ادبی می‌سازند تا کالای دروغین خود را در پیوند با نام او بفروشند.

حتا اگر روشنفکران ما اندیشه-ای را می‌زدیدند و به نام خود پرورش می‌دادند از ارزش آن اندیشه کاسته نمی‌شد. از بی‌چارگی در کشور ما کمتر اندیشه-ای شناسایی و ارزشیابی می‌شود. ما تنها کسانی را با نامی آرایش می‌کنیم نه اندیشه-ی او را گسترش می‌دهیم. بنابراین، پدیده-ای که پنهان مانده است، کسی هم نمی‌تواند آنرا بدزدند.

( برای نمونه: به حافظ تهمت لساالغیب می‌بندند، آنها از نادانی، حافظ را هم نادان ولی مقدس می‌شمارند) چنین کسان، که اندیشه-ای از خود ندارند حتا نمی‌توانند اندیشه-ای را ارزیابی کنند. آنها خود را به یک بزرگوار می‌بندند تا خرمهره-های خود را به جای گوهری، از اندیشه-ی آن بزرگوار، به بازار بیاورند.

همان گونه که اشاره شد، این کاستی‌ها از آن روی در روشنفکران ما شگفت آور نیستند، چون در کشورهای اسلامی اندیشیدن کفر است. کمترین هنگامی پیش می‌آید که کسی بتواند به درونمایه-ی اندیشه-ای بپردازد. از این روی والیان اسلام هم تنها پوسته-ی اندیشه-های ارزشمند را می‌ربایند و آنرا با درونمایه-ی اسلامی به مردم فرو می‌کنند.

گرچه در ایران هیچگاه آزادی برای بازگو کردن اندیشه-های نو وجود نداشته است ولی هیچگاه اندیشمندی هم بر اندیشه-ای نبوده است که زیربنای جهان‌بینی-ی مردم ایران را دگرگون سازد. تنها سخن‌سرایانی، که خود را رند و قلندر گاهی هم دیوانه و عاشق می‌نامیدند، گه‌گاهی می‌توانستند بر ایمان حاکم بر جامعه خورده بگیرند. والیان اسلامی هم بر شاعران خیلی سخت نمی‌گرفتند. یکی که آنها تنها (از پیری، شیخی، دیوانه-ای) نقل قول می‌کردند، دیگر این که این شعرها در بزمی خوانده می‌شده که کفر آنها ایمان کسی نمی‌لرزاند است.

باید اشاره کنم که هر شاعری اندیشمند نبوده است بلکه بیشتر آنها یاوه‌سرایان، مداحی، نوحه‌سرایان و چاپلوسی می‌کرده‌اند آن هم در نهایت بی‌شرمی. شعرهای این گونه کسان هم، به جز هنر ادبی، هیچ گونه ارزش فرهنگی ندارند.

در این گفتار تنها به سخن‌سرایان اندیشمند اشاره می‌شود. البته این سخن‌سرایان تنها نکته‌هایی را در لابلای گفتارشان می‌پراندند. این نکته‌ها نشان می‌دهند که آنها می‌اندیشیدند و کفر می‌سرودند. گفتار آنها از مرز یک ریشخند به اسلام فراتر نمی‌رفته است.

گر چه این روشن‌اندیشان آزادی و آزاداندیشی را ستایش می‌کرده‌اند ولی کمتر برای رسیدن به جامعه-ای آزاد تلاش کرده‌اند. این است که هر کس می‌تواند گفتار کفرآمیز آنها را تفسیر کند و به سود ایمان خود بکار ببرد.

شاید بتوان پذیرفت که هیچگاه از ایرانیان جامعه‌شناسی، که به درستی جامعه-ی ایران را شناسایی کند، برنخاسته است. با این وجود باید پذیرفت که شاید هم کسی نمی‌توانسته پدیدار شود که بخواد آگاهانه جامعه-ی ایران را دگرگون سازد.

اگر ما به راستی به پیکار هزارساله-ی ایرانیان، که برای ایجاد دادگری در ایران رنج برده‌اند، بنگریم می‌بینیم که هرگز جنبشی، چه فرهنگی و چه سیاسی، برای برکندن ریشه-ی ستمکاری پیدایش نیافته است. دگرگونی‌های فرهنگی بیشتر برای خشم زدایی از اسلام بوده‌اند، که هرگز آنها پیروزی نداشته‌اند، هنوز هم از رونق این گونه خواب و خیال‌ها کاسته نشده است. در جنبش‌های سیاسی هم بیشتر ستمکاری تازه جایگزین ستمکار کهنه شده است.

شوربختی در این است که مبارزه-ی آزادیخواهان ایران هنوز هم در همان روندی است که سدها سال با شیوه-ی "یک گام به پیش دو گام به پس" در جریان بوده است. روشن است که، در پدیده-های اجتماعی، پیشرفت‌های بسیاری در همه-ی جهان گسترش یافته است. ایرانیان هم، برون از این گردانه-ی پیشرفت نبوده‌اند، تا اندازه-ای با همان گردانه

به جلو رانده شده-اند.

پیکار آزادیخواهان بر ضد ستمکاران چندان جهشی، در شناسایی ریشه-های ستم، نداشته است به جز این که امروز ابزارها و رسانه-های مدرن را به کار می‌برند. یعنی اندیشمندان امروز هم گاهگاهی نکته-ای به جا و با ارزش می‌پرانند که زخم دل‌های خراشیده را اندکی نوازش می‌دهد. ولی این نکته-ها بیش از نوازش دل‌ها سود دیگری ندارند. از این نکته-ها نه آذرخشی می‌جهد نه آنها خفته-ای را بیدار می‌کند. یعنی مردم هنوز با متلک، جوک، کاریکاتور و گوشه و کنایه زدن دلخوشند.

آرمان مبارزان سیاسی هم، براندازی-ی حکومت اسلامی است، که برای رسیدن به این آرمان نه به زیربنای این حکومت تیشه-ی می‌زنند نه، برای ساختمان کشورآرایی خشتی را فراهم می‌کنند. آنها پیوسته دستورها و الگوهای کشورهای دیگری را، که در آن کشورها خواسته-ی مردمان نه عقیده آنها حاکم است، نشان می‌هند. از بدبختی، ما هنوز مفهوم خواسته و عقیده را برابر می‌پنداریم.

در راه این پیکارها، تا آن اندازه از حکومت اسلامی به نادرستی سخن گفته-ایم که خودمان هم گمان می‌بریم که این حکومت یک جمهوری است، نمایش‌های آخوندی هم انتخابات و این عمامه دارن هم سروران ما هستند. کسی هم از ما نمی‌پرسد: اگر این "خلافت" جمهوری است و این "بیعت" انتخابات است و شما هم اپوزیتسون هستید، پس چرا می‌خواهید او را براندازید؟

در ایران سازمان‌ها و کسان دولت ( مجلس و وکلای مجلس، وزارتخانه-ها و وزیران، انتخابات و رای‌گیریها) همه و همه از آن روی وجود دارند که این کشور هم بتواند با سازمانهای جهانی همبازی و هم‌رنگ باشد. حکومت اسلامی، از وجود مسجدهای سازمان یافته، زورمند است. در ایران امامان هزارسال مرده و امام مخلوق آخوندها حکمران هستند. اوامر از سوی مردگان هزارساله، از قم، صادر می‌شود و این اوامر در مسجدها بر مردم فرود می‌آیند.

این که از سال ۱۳۵۷ بازیگران دولتی و حکمرانان مذهبی با یکدیگر همانی پیدا کرده-اند، این سترون شدن، نشان آن نیست، که اگر بازیگران دولتی آدم بشوند، حکمرانی هم به مردمان زنده واگذار می‌شود.

در این آلودگی‌های فرهنگی کسانی در ایران به حکومت خواهند رسید که یا خود بر این مردگان حاکم باشند(کارکرد آخوندی داشته باشند) یا محکوم فرمانروایان مذهبی بشوند. راه‌هایی که آزادیخواهان ایران در پندار می‌نگارند هیچکدام به رهایی آنها، از بندهای والیان پسمانده، نمی‌انجامد.

زمانی آزادیخواهان در ایران به آزادی خواهند رسید که نخست حکمرانی را از امامان مرده و امام پنهان بگیرند تا هر یک از مسجدها دستکم خودگردان باشند. یعنی مسجد با فکر یک آخوند، جدا از دیگر آخوندها، بگردد.

تا هنگامی که، سازمان مسجدها در زیر فرمان عمامه-داران مرکز می‌چرخد، فرهنگ مردم ایران پیشرفت ندارد و آخوندهای پسمانده و بی‌فرهنگ بر مردمان ایران حکومت می‌کنند.

این که چه کسی در این کشور شاه باشد یا رئیس جمهور بشود تفاوتی نمی‌کند. زیرا این کس، که بر کرسی-ی فرمانروایی نشسته است، یا خود را عبد الله می‌داند، پس فرمانبر ولایت فقیه می‌باشد، یا از ترس آخوندها به عبد الله بودن خود اقرار می‌کند، پس به خواست والیان اسلام تن درمی‌دهد نه به خواست مردم.

در هرکجا، که آخوندها، زورمند باشند هیچ سازمان آزادی‌بخشی نمی‌تواند، با این آلودگی-ی فرهنگی که در ذهن مردم فرو رفته است، دوام بیاورد.

داشتن و کاربرد ابزارهای تمدن اروپا نشان داشتن جامعه-ی اروپایی نیست. ولی جانستانی آن هم با پست‌ترین شیوه-های انسان-ستیزی نشان پسماندگی فرهنگی در این کشورها است.

مردو آناهید

درفش کاویانی



<http://drafsh-kavivani.com/parsi/>